

جایگاه انسان‌شناسی در سازمان و مدیریت از دیدگاه اسلام و غرب

قادرعلی واثق غزنوی*

چکیده

به شمار مکاتب موجود در جهان، درباره انسان نظریه وجود دارد. به هر اندازه که این نگاه‌ها به انسان متفاوت باشند، علوم انسانی مترتب بر آن نیز تفاوت خواهد یافت. در این نوشتار انسان از ابعاد مختلف همانند آفرینش، هدف از زندگی، طبیعت، حقیقت، جبر و اختیار و ارزش‌محوری، از دیدگاه اسلام و اندیشوران مغرب زمین بررسی شده است. هدف این نوشتار بیان اثرگذاری انسان‌شناسی بر علوم اجتماعی و بخصوص سازمان و مدیریت است. نتیجه این پژوهش آن است که سازمان یا نظام سیاسی که بر اساس دیدگاه قرآن کریم درباره انسان، سازماندهی و اداره می‌شود، بسیار متمایز از سازمان یا نظام سیاسی که بر اساس نگاه‌های اندیشوران مغرب زمین به انسان، سازماندهی و اداره می‌شود. با توجه به این امر می‌توان گفت انسان‌شناسی از مبانی علوم اجتماعی به‌ویژه مدیریت شمرده می‌شود و بسیار مهم است. کلیدواژه‌ها: اسلام، قرآن، انسان، مدیریت، سازمان، مدیریت علمی.

* دانش‌آموخته حوزه علمیه و دانشجوی دکترای مدیریت گرایش سیاست‌گذاری دولتی

مقدمه

در میان علوم انسانی، مسائلی چون هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی بسیار مهم است. از میان این چهار موضوع، انسان‌شناسی از جهاتی «ام‌المسائل» شمرده می‌شود؛ زیرا انسان محور و به یک معنا، موضوع غالب مسائل انسانی یا مرتبط با آدمی است. دین، علم، عقل، معرفت، اخلاق، هنر، سیاست، مدیریت، جامعه، تاریخ، حکومت و مفاهیمی از این دست، بدون وجود نوع انسان و حتی تصور او بدون موضوع‌اند. از این‌رو، تمامی نظام‌های فکری و فلسفی در طول تاریخ، به انسان و شناسایی او، عنایت داشته‌اند. از مکاتب و مذاهب هند گرفته تا فلسفه یونان و روم، از تفکرات اندیشوران قرون وسطایی گرفته تا اندیشه‌های اصیل اسلامی، از رنسانس گرفته تا عصر حاضر، همواره انسان و توجه به ابعاد وجودی وی در کانون توجه بوده است.^۱ انسان‌شناسی در اسلام، بخصوص از نظر قرآن کریم، نیز بسیار مورد توجه بوده و با همه علوم اسلامی مرتبط است. برخی صاحب‌نظران بر این باورند که «تمام معارف قرآنی، به نحوی، با انسان‌شناسی، ارتباط دارد.»^۲

بی‌تردید انسان در هر یک از این مکاتب با دیگری تفاوت اساسی دارد. مثلاً انسان اسلام، یهود، مسیحیت، بودیسم، مارکسیسم، اگزیستانسیالیسم، لیبرالیسم، سوسیالیسم و... تفاوت‌ها و چه بسا تعارض‌های آشکاری با هم دارند.^۳ بدیهی است که وقتی انسان بر اساس این دیدگاه‌ها، متفاوت بودند، علوم مبتنی بر گونه انسان‌شناسی‌ها نیز تفاوت می‌یابند. بنابراین، پیش از هر نوع بحث درباره یکی از علوم انسانی ابتدا باید دیدگاه آن مکتب را درباره انسان کشف کرد؛ تا زمینه طرح مسائل فراهم آید و با آگاهی کامل وارد بحث در آن علم شد.

یکی از علوم انسانی که در سده اخیر دامنه وسیع‌تری یافته و فوق‌العاده مهم تلقی شده، دانش مدیریت است. این دانش، میان‌رشته‌ای است که خود مستقیماً از انسان بحث نمی‌کند، بلکه از دستاوردهای علوم انسانی دیگر همانند روان‌شناسی، روان‌شناسی سازمانی، جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسی سازمانی، مردم‌شناسی، فرهنگ سازمانی، علوم سیاسی، تاریخ و اقتصاد که مستقیماً درباره یک بعد از ابعاد انسانی، بحث می‌کنند، بهره می‌گیرد.^۴ بنابراین، ابتدا باید دیدگاه‌های قرآن کریم و اندیشوران غربی را درباره انسان به دست آورد، وانگهی علوم انسانی از جمله علم مدیریت را با توجه به این تفاوت‌ها پایه‌گذاری کرد. در این

پژوهش در پی تبیین اندیشه‌های اندیشوران مغرب زمین دربارهٔ انسانیم - تا بر اساس آنها مدیران نظام سیاسی و مدیریتی را پایه‌ریزی کنند - نه در پی صحت و سقم و نقد و بررسی آنها؛ زیرا این کار مجال دیگری می‌طلبد.

تعریف انسان‌شناسی

منظور از انسان‌شناسی در اینجا، انتروپولوژی، یعنی انسان‌شناسی به طور مطلق و بدون پسوند و همچنین انسان‌شناسی جسمانی،^۵ انسان‌شناسی اجتماعی،^۶ و انسان‌شناسی فرهنگی^۷ - که در عرض علوم انسانی قرار دارند و جنبه‌های مختلف زندگی جسمانی، تاریخی، اجتماعی و فرهنگی انسان را با روش‌های علمی در کانون مطالعه قرار می‌دهند - نیست؛^۸ بلکه منظور از آن، بررسی چگونگی پیدایش انسان در این جهان، شناخت حقیقت، طبیعت، استعدادها و قابلیت‌های او و کیفیت به فعلیت رسیدن آنها و شناخت کمال نهایی و چگونگی استفاده از استعدادها و مایه‌های درونی و عوامل و شرایط خارجی برای رسیدن انسان به کمال نهایی است.^۹

انسان‌شناسی به این معنا، نه تنها در عرض علوم انسانی نیست، بلکه در طول آن و در واقع مادر آنها به حساب می‌آید^{۱۰} که بدون آگاهی از آن، پرداختن به هریک از علوم انسانی دیگر، غیر منطقی خواهد بود و تحقیق و پژوهش در آن مورد را دچار مشکلات و اشتباهات بزرگ خواهد کرد.^{۱۱} به این ترتیب، انسان در بسیاری از علوم انسانی از جمله علم مدیریت به صورت مستقیم در کانون بحث قرار نمی‌گیرد، ولی شناسایی آن از چند بعد اهمیت بسیاری دارد که به برخی از آنها در زیر اشاره می‌شود.

محورهای بحث انسان‌شناسی اثرگذار بر علم مدیریت

چنان‌که ذکر شد، منظور از انسان‌شناسی در این نوشتار انتروپولوژی نیست؛ بلکه منظور از آن، بیان چگونگی پیدایش انسان و هدف از آن و همچنین شناخت حقیقت، طبیعت و قابلیت‌های دستیابی به کمال است.^{۱۲} به عبارت دیگر، نگاه ما به انسان به این معنا هرچه باشد، بر دیدگاه ما دربارهٔ مدیریت، سازمان و سازماندهی بسیار اثر می‌گذارد؛ لذا در این نوشتار می‌کوشیم، این محورهای بنیادین را که بر دانش مدیریت بسیار اثرگذار است، بررسی کنیم: آفرینش انسان، هدف از زندگی انسان، طبیعت انسان، حقیقت انسان، انسان‌محوری (اومانیزم).

آفرینش انسان

اینکه آفریننده انسان کیست؟ در مدیریت و سازماندهی مهم است؛ زیرا اگر بگوییم انسان محصول ماده یا برخاسته از حیوانات دیگری مانند میمون است، در این صورت انسان آفریننده‌ای ندارد تا از آفرینش آن، اهداف خود را پی‌بگیرد و برای رسیدن به آن اهداف تکالیفی وضع کند؛ لذا انسان به صورتی مدیریت خواهد شد که تا بی‌نهایت از وجود او در سازمان استفاده شود و اما اگر گفتیم که انسان آفریننده‌ای دارد به نام خداوند، همان‌گونه که انسان را آفریده، برای او اهدافی نیز در نظر گرفته و تکالیفی برای رسیدن به آن اهداف وضع کرده که حتماً باید در مدیریت و سازماندهی به آن توجه شود. مثلاً همچنان‌که خداوند انسان را آفریده، برای او نماز را نیز واجب کرده است که هر روز، در پنج وقت آن را بر پا دارد. روزه را هم واجب کرده است که مدیر باید آنها را در مدیریت و سازماندهی لحاظ کند؛ یعنی برای آن وقتی در نظر بگیرد و زمینه آن را فراهم آورد. خلاصه اینکه اگر گفتیم که آفریدگار انسان خداوند است، دیگر مدیر در استفاده از نیروی انسانی آزادی کامل ندارد و وحدت فرماندهی مدیر از بین می‌رود و انسان در زمان و حالت‌هایی مکلف است علاوه بر اینکه از مدیر فرمان می‌برد، از خداوند نیز باید اطاعت کند. حتی در موارد که واجب از واجبات هستند که باید در زمان خاص و محدود (واجب مضیق) انجام شود، مدیر حق ندارد افراد را در آن محدوده زمانی به انجام دادن وظایف سازمانی وادارد؛ یعنی در این موارد فرماندهی خداوند و اطاعت از او بر فرماندهی مدیر سازمان تقدم دارد. بنابراین، براساس این نوع انسان‌شناسی اگر افراد سازمان در اینکه فرمان خداوند را برآورند یا مدیر سازمان را، دچار تعارض شوند، حق این است که اطاعت از فرمان خداوند را مقدم بدانند.

آفرینش انسان از دیدگاه اسلام و غرب

در طول تاریخ دیدگاه دانشمندان مغرب زمین درباره آفرینش انسان‌های نخستین، فراز و نشیب‌های بسیاری داشته است. از اینکه انسان همانند گیاهان از زمین می‌روید،^{۱۳} شروع شده و به اینکه نطفه نر و ماده تمام جانوران در فضا وجود داشته و وجود خواهد داشت که وقتی به زمین مرطوب فرو می‌آیند و با هم لقاح می‌یابند و موجودات به شکل انسان پدید می‌آیند،^{۱۴} ادامه پیدا کرده تا اینکه نظریه ترانسفورمیسم،^{۱۵} یعنی تبدل انواع و اینکه

انسان از نسل حیوانات دیگر است و تکامل یافته و به این صورت درآمده است^{۱۶} و در نهایت نظریه فیکسیسم که بر اساس آن، انسان به صورتی که هست آفریده شده است.^{۱۷} اما اینکه نگرش غرب در دوران معاصر درباره آفرینش انسان چیست، در شرایط فعلی نگرش غالب و حاکم بر جامعه غربی، سکولاریسم است. سکولاریسم به حذف یا بی‌اعتنایی و به حاشیه راندن نقش دین در ساحت‌های مختلف حیات انسانی، از قبیل سیاست، حکومت، مدیریت، علم، عقلانیت اخلاق و... گرایش دارد.^{۱۸} بر اساس سکولاریسم الحادی، دین و خدا امری غیرواقعی و زاییده جهل، ترس یا حاکمان قدرت طلب است^{۱۹} و هیچ‌گونه واقعیت خارجی ندارند. به این ترتیب می‌توان گفت لازمه این دیدگاه آن است که آفرینش موجودات از جمله انسان یک امر زمینی است و به خدا ربط ندارد. «بر اساس تفکر سکولاریستی، ذهن بشر ابتدایی به جهت سادگی علل پدیده‌ها را نمی‌شناخت؛ لذا دین را تخیل کرد تا برای او پناهگاهی باشد و یا حداقل کنجکاویش را در شناخت منشأ پدیده‌ها ارضاء کند.»^{۲۰} همچنین بر مبنای اندیشه سکولاریستی می‌توان گفت: «جهان موجود خود پیدایش و انسان نیز بخشی از همین جهان طبیعت است که بر اساس یک فرایند تحولی پدید آمده است.»^{۲۱}

بر اساس دیدگاه قرآن کریم، خداوند انسان را آفریده^{۲۲} و ماده آفرینش انسان گل است و بعد از اینکه آن را به صورت آدم درآورد، خداوند از روح خود بر آن دمید^{۲۳} و انسان را به این صورت کنونی یعنی «احسن الخالقین» (مؤمنون: ۱۴) آفرید.

ارزیابی آفرینش انسان

بر اساس این دو نوع تفکر، یعنی نظر قرآن کریم و تفکر اندیشوران غرب در مورد آفرینش انسان، دو نوع ساختار سازمانی و به تبع آن دو رویکرد درباره مدیریت و سازماندهی سازمان شکل می‌گیرد. چنان‌که ذکر شد، بر اساس رویکرد غربی انسان موجود خودپیدا است، یعنی خودش بدون تأثیر هیچ علتی پدید آمده است. در نقد این دیدگاه باید گفت: اولاً این رویکرد غربی‌ها به معنای انکار اصل وجود خداوند و همچنین انکار توحید در ربوبیت الهی است که از نظر قرآن کریم مسلم و قطعی است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (فاتحه: ۲) ثانیاً این ادعا به معنای انکار انبیا و اولیا است که زمانی در یک قلمرو جغرافیایی خاص مسئولیت اداره جامعه را داشته‌اند و با ظهور حضرت ولی عصر عجل الله فرجه این

امر از بعد زمانی و مکانی فراگیر و مداوم خواهد شد. ثالثاً این سخن به معنای انکار کتاب‌های آسمانی است که مباحث فراوانی دربارهٔ ادارهٔ جامعه طرح کرده‌اند. رابعاً این رویکرد تأثیرات بسیار مهمی بر مدیریت و سازمان می‌گذارد که به برخی از آنها در زیر اشاره می‌شود:

- **عقل محوری:** یعنی عقل قادر است که همهٔ مسائل سازمان را درک نماید و به حل آن پرداخته، به این ترتیب زندگی بشر را به نحو مطلوب اداره کند.

- **علم محوری:** یعنی یافته‌های علمی و تجربی می‌تواند سازمان و جامعه را اداره کند و دیگر به دین و دستوره‌های آن نیاز نیست.

- **مدیرمحوری:** یعنی در سلسله مراتب سازمان، وحدت فرماندهی و به عبارتی مدیر محوری شکل خواهد گرفت. به سخن دیگر، بر اساس این تفکر تنها کسی که حق فرمان دادن دارد، مدیر است و از نظر قانونی جز او هیچ‌کس حق دستور دادن ندارد.

اما بر اساس نگرش قرآنی که انسان را آفریده خدا می‌داند، تمام این معادلات حاکم بر مدیریت غربی بر هم خواهد خورد؛ زیرا بر اساس توحید در ربوبیت تشریحی، تنها خداوند حق فرمان دارد. به عبارت دیگر، وقتی معتقد شدیم که آفرینندهٔ ما خداوند است و اختیار وجودی ما در دست او و تدبیر زندگی ما استقلالاً از اوست، باید به صورت طبیعی معتقد باشیم که کسی جز خداوند حق فرمان دادن و وضع قانون برای ما ندارد. هرکس به دیگری بخواهد دستور بدهد و امر کند، باید به اجازهٔ او باشد. هر قانون باید به پشتوانهٔ امضای الهی و اجازهٔ الهی رسمیت یابد. جز خداوند کسی حق وضع قانون برای انسان‌ها را ندارد. همهٔ هستی از اوست. هیچ‌کس حق ندارد بدون اذن او، به مخلوقات او امر و نهی کند، فرمان بدهد و برای آنان قانون وضع کند. این توحید در ربوبیت تشریحی است.^{۲۴}

کوتاه آنکه از نظر قرآن کریم مسائل و موضوعات انسانی در دو سطح قرار دارند: یکی موضوعاتی که عقل می‌تواند آنها را بفهمد که اصطلاحاً به آن «مستقلات عقلیه» گفته می‌شود؛ دیگری موضوعاتی که عقل قادر به درک و فهم آن نیست؛ زیرا این سطح بالاتر از فهم عقل است که اصطلاحاً به آن «غیرمستقلات عقلیه» گویند. برخی دانشوران از سطح اول به حوزه «تذکر» و از سطح دوم به حوزه «تعبد» تعبیر کرده‌اند.^{۲۵} گفتنی است که عقل هم در موارد مستقلات عقلیه و هم در موارد غیرمستقلات عقلیه، به دین نیازمند است.

الف. مستقلات عقلیه

عقل، حتی در موارد مستقلات عقلیه، یعنی جایی که مستقل از دستورهای دینی موضوعات دینی را درک می‌کند نیز از احکام دین بی‌نیاز نیست. اینک سه نمونه از نمونه‌هایی که در مورد مستقلات عقلیه نیاز به دین احساس می‌شود:

- ضمانت اجرایی حکم عقل: یعنی جایی که انسان مستقلاً قبح چیزی را می‌داند ولی در عین حال به این قبح عمل می‌کند؛ مانند تبعیت عقل از نفس که عقل مستقلاً قبح آن را درک می‌کند اما در عین حال از آن پیروی می‌کند. در این مورد دین ضامن اجرای عقل می‌شود که به آن قبیح عمل نکند؛ یعنی در واقع وحی است که در این عرصه به فریاد عقل می‌رسد و از پیروی عقل از نفس جلوگیری می‌کند.

جلوگیری از تزلزل کارکرد عقل: یعنی با نقض حکم عقل توسط نفس در نظام عقلانی و احکام عقل تزلزل پدید می‌آید. تنها وحی است که می‌تواند عقل را از آن تزلزل نجات دهد.

جلوگیری از بردگی عقل نسبت به نفس: یعنی انسان با ضعف تربیت دینی و وسوسه‌های نفسانی حتی نسبت به احکام عقلانی خود نیز تزلزل پیدا کرده و فقط دین است که می‌تواند او را از این سقوط قطعی نجات دهد. ۲۶

ب. غیر مستقلات عقلیه

چنان‌که گفته شد، عقل به تنهایی قادر به درک بعضی موضوعات نیست که اصطلاحاً به آن غیر مستقلات عقلیه گفته می‌شود. اینک بعضی مقوله‌هایی که عقل توانایی شناخت آن را ندارد:

۱. معرفت انسان به خودش: یعنی انسان درباره خود نمی‌تواند آشنایی لازم را داشته باشد. اما خداوند چون خالق انسان است، به او آشناتر است؛ لذا انسان در شناخت خود نیز به دین نیازمند است: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمُ مَا تُوسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (ق: ۱۶). و ما انسان را آفریده‌ایم و می‌دانیم که نفس او چه وسوسه‌ای به او می‌کند و ما از شاه‌رگ [او] به او نزدیک‌تریم.

۲. معرفت انسان به مقصد: یعنی انسان می‌تواند درباره رشد جسمی خود اطلاعاتی کسب کند؛ اما از شناخت هدف و مقصد نهایی که به آن باید دست یابد، عاجز است؛ لذا

خداوند خطاب به انسان می‌فرماید: «متصدی رشد و کمال خلافت الهی^{۲۷} و پادشاهی عالم به اذن خداوند است».^{۲۸}

۳. **شناخت انسان از مسیر:** از نظر اسلام زندگی دنیا مقدمه برای زندگی آخرت است؛ یعنی در این مرحله از زندگی انسان به مدد قوه انتخاب و اختیار مسیر خویش را برمی‌گزیند و سرنوشت خود را می‌سازد. انسان برای اینکه راه صحیح را انتخاب کند نیازمند این است که راه صحیح را بشناسد. این آشنایی چیزی نیست که انسان به تنهایی بتواند آن را انجام دهد؛ بلکه انسان در این بعد از زندگی به وحی نیازمند است.^{۲۹}

۴. **شناخت الگو:** یعنی انسان درباره الگوها نیز آشنایی لازم را ندارد. خداوند است که این الگوها را به منظور دستیابی آنان به آن هدف، به افراد بشر معرفی می‌کند.^{۳۰} از این بحث می‌توان نتیجه گرفت که عقل برای اداره و هدایت جامعه کافی نیست؛ زیرا در زندگی فردی و اجتماعی موضوعات مهم و سرنوشت‌سازی وجود دارد که عقل توانایی درک آنها را ندارد. نمی‌توان تنها با عقل زندگی انسان را اداره کرد. بنابراین، سازمان و جامعه را نمی‌توان بر اساس عقل تنها و بی‌نیاز از دین مدیریت کرد. باید پیش از همه چیز خداوند و فرمان او را در کانون توجه قرار داد؛ زیرا خداوند که آفریننده انسان است حق دارد تکالیفی بر عهده او بگذارد که باید در مدیریت و سازماندهی سازمان بدان توجه شود. به این ترتیب وحدت فرماندهی از سازمان حذف و سلسله مراتب سازمان به خداوند بزرگ وصل خواهد شد و بدون امر و اجازه او هیچ کاری مجاز و قانونی نخواهد بود.^{۳۱}

هدف از زندگی انسان

یکی از مسائل مهم در سازمان‌ها، تعیین اهداف و دستیابی به آن است. این اهداف اگر همسو با اهداف انسانی نباشد، افراد برای رسیدن به آن تلاش چندانی نخواهند کرد؛ لذا باید دیدگاه قرآن کریم و دانشمندان مغرب زمین درباره اهداف انسانی مشخص شود تا برای توفیق بیش‌تر، اهداف سازمان را با آن اهداف هم‌سو کرد. مثلاً اگر هدف از زندگی لذت یا قدرت باشد سازمان باید به صورتی مدیریت شود که افراد علاوه بر تأمین اهداف سازمان، به حداکثر لذت و قدرت نیز دست یابند. اما اگر گفتیم هدف از زندگی انسان کمال، سعادت و رستگاری و قرب به خداوند است، سازمان به صورتی دیگر باید اداره شود تا اینکه اعضای آن به این اهداف دست پیدا کنند.

۲-۱. هدف از زندگی از دیدگاه اسلام و غرب

در غرب دیدگاه‌های گوناگونی درباره هدف از زندگی انسان وجود دارد. از نظر اپیکور هدف نخستین و نهایی زندگی انسان دستیابی به لذت است و حتی از نظر او سعادت نیز جز از طریق لذت‌جویی امکان‌پذیر نیست.^{۳۲} او لذت را به معنای فقدان رنج دایم جسمی و روحی می‌داند و آن را به دو دسته تقسیم می‌کند:

الف. لذت در حرکت: این نوع لذت ملازم با درد و رنج است، مانند ارضای غریزه جنسی که ملازم با رنج و خستگی و سستی است یا لذت‌های پر خوری، شرابخوری و شهرت‌طلبی که سبب بیماری و اضطراب می‌شود.

ب. لذت در سکون: این نوع لذت فاقد درد و رنج است و آدمی را دچار آلام جسمی و روحی نمی‌کند؛ مثلاً، «لذت دوستی» این‌گونه است. اپیکور طرفدار این نوع لذت است، لذا او همیشه افراد را به دوستی سفارش می‌کرد.^{۳۳}

طرفداران مکتب رواقی هدف از زندگی انسان را در ابتدا شناخت طبیعت و زندگی بر وفق آن دانسته و سپس هدف از زندگی را دستیابی به فضایی چون: حکمت، عدالت، شجاعت، سخاوت و آزادی می‌دانند.^{۳۴}

از نظر نیچه هدف از زندگی پرداختن به تن و زندگی زمینی است. او می‌گوید: انسان آن هنگام انسان است که به حیوانیت او توجه شود. از نظر او قبل از آنکه از انسان انتظار تفکر و تعقل داشته باشیم باید به جنبه حیوانیت و نیازهای غریزی او توجه کنیم و مهم‌تر آنکه عقل و نطق نیز باید در خدمت حیوانیت بشر و ارضای نیازهای حیوانی او باشد.^{۳۵}

اکنون سؤال اساسی این است که تفکر غالب مغرب زمین در مورد هدف زندگی انسان چیست؟ این تفکر چه تأثیری بر سازمان و مدیریت دارد؟ چنان‌که ذکر شد در این‌باره اختلاف نظر بسیاری وجود دارد. اما در اوضاع فعلی تفکر غالب بر غرب، تفکر اومانستی، سکولاریستی و این‌دنیایی بودن است و بر اساس این تفکر هدف از زندگی انسان، لذت، ثروت، قدرت و در یک جمله دستیابی به مزایا و ظواهر این جهان است. بر اساس این نگرش، غیر از این جهان چیز دیگری واقعیت ندارد تا انسان آن را هدف، خود قرار دهد. «بر اساس تفکر اومانستی هدف انسان نه عشق و ستایش خداوند است و نه بهشت موعود، بلکه تحقق بخشیدن به طرح‌های انسانی متناسب با این جهان است که از سوی عقل ارائه می‌شود.»^{۳۶}

از نظر قرآن کریم هدف نهایی آفرینش انسان سعادت، پیشرفت، هدایت، معنویت، پرورش،^{۳۷} تقوا، تکامل، و رستگاری و در یک جمله قرب به خداوند است که از طریق عبادت،^{۳۸} تزکیه،^{۳۹} جهاد،^{۴۰} خشوع در نماز، اعراض از لغو، پرداخت زکات، امانت‌داری، وفا به عهد، و پایداری در نماز به دست می‌آید.^{۴۱} به بیان دیگر، هدف نهایی از زندگی انسان رستگاری است که از طریق قرب به خدا حاصل می‌شود، غیر از آن، تمام آنچه ذکر شد، همه مقدمه برای رسیدن به رستگاری است.^{۴۲} به این ترتیب می‌توان گفت که هدف ذاتی زندگی انسان رستگاری است و هدفی بالاتر از آن وجود ندارد.^{۴۳}

۲-۲. ارزیابی هدف از زندگی انسان

بر اساس نگرش اندیشوران مغرب زمین که هدف از زندگی انسان را، بر اساس تفکر اومانیستی و سکولاریستی لذت و برخورداری از مزایای طبیعی این جهانی می‌دانند، باید مدیران در سازمان به صورتی مدیریت، برنامه‌ریزی و سازماندهی کنند که افراد جامعه نهایت لذت را از زندگی ببرند و از منابع و امکانات سازمانی و دنیایی نهایت بهره‌برداری کنند. به عبارت دیگر، بر اساس این نگرش غرب به انسان، مدیران باید به صورتی سازمان را اداره کنند که زندگی دنیایی و لذات مادی‌شان تأمین شود؛ زیرا انسان در زندگی هدفی بالاتر از آن ندارد. اما بر پایه نظر قرآن کریم که هدف از زندگی این دنیا را در نهایت رستگاری و سعادت می‌داند، باید مدیران به صورتی رفتار و برنامه‌ریزی کنند که افزون بر تأمین اهداف سازمانی، اعضای سازمان، به رستگاری و قرب به خداوند، نیز نایل آیند. به بیان دیگر، مدیران باید به صورتی سازمان را اداره کنند که اهداف عالی انسان را برآورده و خانه آخرت او را نیز آباد کند. در حقیقت مدیران وظیفه دارند که زندگی سازمانی و این جهانی را مقدمه برای زندگی آخرت کنند چراکه «الدنیا، مزرعة الآخرة».

خلاصه از نظر دانشمندان مغرب زمین هدف از زندگی لذت، قدرت و استفاده از متاع و مزایای طبیعی و مادی است. اهداف این دانشمندان چیزهایی است که در همین دنیا تحقق‌پذیر است. همان‌گونه که گفته شد بیشتر دانشمندان مغرب زمین بعد از رنسانس بر اساس تفکر سکولاریستی و اومانیستی به دنبال اهداف زمینی برای انسان‌اند و هیچ‌گاه فراتر از اینها گام نمی‌نهند؛ یعنی به دنبال اهدافی نیستند که در ماوراء طبیعت باشند. از نظر قرآن هدف از زندگی رستگاری است که با تقوا، عبادت، تزکیه، جهاد و در نهایت تقرب به

خداوند بزرگ حاصل می‌شود. تمام افراد بشر باید تمام تلاش‌هایشان را در داخل و یا بیرون سازمان در این جهت قرار دهند.

طبیعت انسان

یکی از بحث‌های مهم انسان‌شناسی، دربارهٔ سرشت و طبیعت انسان است؛ به این معنی که آیا طبیعت انسان خوب است یا بد؟ هر پاسخی به این پرسش، یعنی چه به سرشت خوب یا سرشت بد حکم داده شود، مدیریت و سازماندهی مبتنی بر آن، کاملاً متفاوت خواهد بود. مثلاً اگر گفته شود که افراد طینت پاک و خوبی دارند، در این صورت می‌توان کارهای سازمان را بدون کوچک‌ترین دغدغه، به افراد سازمان واگذار کرد و مطمئن بود که از یک طرف، آنان با توجه به اینکه دارای طینت پاک‌اند و در نتیجه از هیچ چیز کم نمی‌گذارند، کارهای سازمان را برای دستیابی به اهداف آن به نحو مطلوب انجام می‌دهند و از طرف دیگر در سازمان لزومی ندارد که یک تن شماری از کارمندان را سرپرستی و بر کار آنان نظارت کند؛ زیرا کارمندان با توجه به طینت خوب انسانی‌شان از نبودن ناظر سوءاستفاده نمی‌کنند و تلاش لازم را در انجام دادن کارها برای نیل به اهداف سازمانی، خواهند کرد. به این ترتیب سلسله مراتب سازمان کوتاه و حیطة نظارت گسترده‌تر خواهد شد. اما اگر به این باور بودیم که انسان طینت و سرشتی بد و زشت دارد در این صورت بر عکس فرض پیشین اولاً هیچ کاری را نمی‌توان با اطمینان کامل به کسی واگذار کرد؛ زیرا با توجه به اینکه انسان دارای خوی زشت و پلید است، و تعهد انسانی و اخلاقی ندارد، این احتمال وجود دارد که کار را ناقص انجام دهد یا اصلاً انجام ندهد. ثانیاً هیچ کاری را نمی‌توان بدون نظارت مستقیم به افراد سازمان واگذار؛ زیرا این خطر وجود دارد که این کارها اصلاً در سازمان انجام نشود؛ بلکه برای بهبود آن، ناظرانی تعیین می‌کنند و به این ترتیب حیطة نظارت محدود می‌شود و با شکل‌گیری تسلسل نظارت‌ها، سلسله مراتب سازمانی به شدت افزایش می‌یابد.^{۴۴} گفتنی است که نظریه‌های X و Y در مدیریت ناشی از نگاه به طبیعت انسان است که در این مورد توضیح لازم داده خواهد شد.

۳-۱. طبیعت انسان از دیدگاه اسلام و غرب

دربارهٔ طبیعت انسان نیز در میان اندیشه‌وران مغرب زمین اختلاف نظرهای بسیاری وجود دارد که به برخی از آنها در زیر اشاره می‌شود.

فویر باخ

از نظر فویر باخ انسان دارای دو طبیعت است: یکی طبیعت خوب و دیگر طبیعت بد. به بیان دیگر، از نظر او انسان دارای دو نوع وجود است: یکی وجود عالی انسانی که به خوبی‌ها و نیکی‌ها میل دارد و انسان را به سوی صفات نیک اخلاقی رهنمون می‌سازد؛ دیگری وجود بد و طبیعت پست انسانی که به زشتی‌ها و بدی‌ها میل دارد و انسان را به سوی رذایل اخلاقی سوق می‌دهد. او معتقد است ناسازگاری و تضاد میان این دو بعد نیک و بد انسان سبب می‌شود او وجود عالی و طبیعت نیک خویش را از خود جدا سازد و به آن، جنبه الهی و دینی ببخشد.^{۴۵}

مارکس

از نظر مارکس طبیعت انسان به خودی خود، اقتضای خوبی و بدی ندارد. به بیان دیگر، «انسان در اندیشه مارکسیسم نه یکسره نیک و نه یکسره بد است.»^{۴۶} از نظر مارکس «این چنین انسانی بجز یک سلسله نیازهای فردی مانند خوردن، خوابیدن و ارضای غریزه جنسی و یک سلسله نیازهای نوعی چون عشق ورزیدن، همکاری با دیگران و غیره، عاری از هرگونه طبیعت و سرشت مثبت و منفی می‌باشد.»^{۴۷} «به بیان دیگر از نظر او انسان دارای سرشتی "سنتی - اجتماعی" می‌باشد؛ یعنی انسان یک سلسله نیازهای اولیه دارد که در حیوانات نیز یافت می‌شود و یک سلسله نیازهای دیگری دارد که تابع شرایط اجتماعی بوده و تاریخ آنها را خلق می‌کند و در هر دوره از دوره‌های تاریخ نیز ظاهر می‌شود.»^{۴۸} خلاصه اینکه از نظر مارکس انسان محکوم تاریخ، ابزار و مناسبات تولید است. این گونه نیست که او هر آنچه را بخواهد انجام دهد، بلکه هر دوره‌ای از تاریخ چیزهای خاصی بر او تحمیل می‌کند و «انسان خاص خود را می‌پروراند. دوره فئودالیسم انسانی مطابق با عصر خود، و دوره سرمایه‌داری نیز انسانی متناسب با روابط اجتماعی حاکم بر عصر خود، می‌پروراند.»^{۴۹}

ژان پل سارتر

انسان از نظر سارتر شبیه انسان از نظر مارکس می‌باشد؛ یعنی او معتقد است انسان طبیعت ثابت یعنی خوب یا بد ندارد، بلکه انسان آن چیزی است که می‌خواهد باشد. به بیان دیگر، انسان موجودی است که هیچ خصلت ثابتی در درون خود ندارد؛ موجودی بی‌رنگ که در عین حال آماده پذیرش هرگونه رنگی است.^{۵۰}

سارتر انسان را محکوم به آزادی می‌داند که تنها می‌تواند دست به گزینش بزند. از نظر او هیچ عامل تاریخی، محیطی، عاطفی، درونی و بیرونی نمی‌تواند وی را از این محکومیت رها سازد.^{۵۱} سارتر از این نظر در برابر امیل دورکهایم، مارکس و فروید قرار می‌گیرد که هر یک به ترتیب انسان را محکوم محیط اجتماعی، جبر تاریخی و غرایز می‌دانند.^{۵۲} از نظر سارتر انسان یک موجود وانهاده در جهان است که در آن نه تنها خدا وجود ندارد؛ بلکه هیچ تکیه‌گاهی نه در جهان درون و نه در جهان بیرون، برای انسان وجود ندارد. همان‌گونه که گفته شد، از نظر سارتر انسان طبیعت ثابتی ندارد؛ یعنی نه خوبی در نهادش نهفته و نه بدی، ولی او با آزادی اراده و اختیار و مسئولیت جهانی که دارد می‌تواند دست به انتخاب بزند و آینده خود را بسازد.^{۵۳}

خلاصه در مغرب زمین درباره طبیعت و سرشت انسان سه نوع دیدگاه وجود دارد:

الف. دیدگاه مثبت

دانشورانی چون فروم و اریکسن^{۵۴} معتقدند انسان استعداد خاصی برای خوب بودن دارد، ولی اینکه او خوب است یا نه، بستگی دارد به اجتماعی که در آن زندگی می‌کند و دوستانی که به ویژه در کودکی با آنان رابطه برقرار می‌سازد. همچنین مردم‌گرایان^{۵۵} مانند مازلو^{۵۶} و راجرز^{۵۷} معتقدند انسان استعداد خوب بودن و خوب شدن را دارد. از نظر آنان اگر نیازهای اجتماعی در تصمیم‌های انسان دخالت نکنند، او خوبی خود را نشان می‌دهد. رمانیست‌ها^{۵۸} مانند روسو نیز معتقدند انسان از بدو تولد صاحب یک خوبی طبیعی است و هر عمل بدی که انجام می‌دهد، برآمده از شرایط اجتماعی مخرب است نه ناشی از چیزی در ذات خود او.^{۵۹} این نگرش تا آنجا پیش‌رفت که سر از اومانیستی در آورد و در پی آن افرادی چون اسپیفززا گفتند: «انسان برای انسان خداست.»^{۶۰} اینان انسان را مغلوب و مجبور جامعه می‌دانند، در حالی که واقعیتی به نام جامعه نداریم تا چه رسد به اینکه جبرآور باشد؛^{۶۱} یعنی به عقیده آنان انسان از نظر طبیعت استعداد خوب بودن را دارد یا طبیعتاً خوب است. احیاناً اگر کارهای زشتی مرتکب می‌شود، این زشتی ناشی از اوضاع و جو حاکم بر جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کند.

ب. دیدگاه منفی

فرویدگرایان معتقدند انسان سرشتی اهریمنی دارد. او با غرایزی برانگیخته می‌شود که

ریشه‌های زیست‌شناختی دارند. تجربه‌گرایان^{۶۲} مانند هابز معتقد است که انسان فقط در جهت منافع خود حرکت می‌کند. از نظر او انسان برای انسان گرگ است؛ یعنی موجودی سلطه‌جو، طبعاً متمرد، طالب هرج و مرج، ذاتاً دارای خاصیت منفی است^{۶۳} و طبیعت درندگی دارد.^{۶۴} سودگرایان^{۶۵} می‌گویند انسان فقط در پی برآوردن نیاز خود به لذت و گریختن از مواجهه با رنج است. اوتولوژیست‌ها^{۶۶} مانند لورنر^{۶۷} به این باورند که انسان فطرتاً شرور است؛ به این معنا که با نیاز به پرخاشگری برضد هموعان خود به دنیا می‌آید.^{۶۸} نیچه معتقد است انسان جانوری تو در تو و دروغگو است که به سبب حیله‌گری‌ها و زیرکی‌هایش برای جانوران دیگر ترسناک می‌باشد.^{۶۹}

ج. دیدگاه خشتی

رفتارگرایان مانند واتسن^{۷۰} و اسکینر^{۷۱} معتقدند انسان ذاتاً خوب یا بد نیست، او را محیطش می‌سازد. به باور نظریه‌پردازان یادگیری اجتماعی مانند باندورا^{۷۲} و میشل^{۷۳} خوبی یا بدی را چیزی به انسان می‌آموزد که برایش پاداش به ارمغان می‌آورد و از مجازات می‌رهاند. اگزیستانسیالیست‌ها، مانند سارتر می‌گویند که انسان اساساً خوب یا بد نیست. هر عملی که انسان انجام می‌دهد بر جوهر سرشت انسان اثر می‌گذارد. از این رو، اگر عملکرد همه آدم‌ها خوب باشد، سرشت آنان نیز خوب خواهد بود، و بر عکس.^{۷۴} بر اساس این نظر انسان مجبور محیط و طبیعت است. بنابراین، از دیدگاه دانشوران مغرب زمین انسان از نظر طبیعت می‌تواند خوب، بد، یا خشتی باشد.

قرآن کریم و طبیعت انسان

قرآن کریم با این سه دیدگاه درباره طبیعت انسان مخالف است؛ زیرا از نظر قرآن انسان استعداد خوب یا و بد بودن هر دو را دارد. اما اینکه او بد می‌شود یا خوب به این بستگی دارد که کدام یک را انتخاب می‌کند نه وابسته به اینکه جامعه خوب باشد. همچنین قرآن دیدگاه دوم را نیز نمی‌پذیرد که انسان «فطرتاً شرور» آفریده شده باشد؛ زیرا از نظر قرآن انسان بر اساس اختیاری که دارد، امکان و استعداد این را دارد که راه درست یا غلط را انتخاب کند، هر چند هیچ یک از آن دو را بالفعل نداشته باشد. چنان‌که خداوند می‌فرماید: «ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد [و پذیرا گردد] یا ناسپاس.»^{۷۵}

همچنین قرآن کریم دیدگاه سوم را نیز نمی‌پذیرد که انسان ذاتاً نه بد باشد و نه خوب،

ولی محیطش باشد که او را خوب یا بد بسازد؛ زیرا همان‌گونه که گفته شد از نظر قرآن انسان هم استعداد خوب بودن را دارد و هم استعداد بد شدن را دارد و او بر اساس اختیار و حق انتخاب می‌تواند راه درست یا نادرست را برگزیند و حتی بر محیط خود نیز غلبه کند؛ چنان‌که پیغمبر اکرم ﷺ با تصمیم قاطع توانست وضعیت فرهنگی شبه جزیره العرب را دگرگون کند.

نظر قرآن کریم درباره طبیعت انسان چیست؟ قرآن درباره خوب یا بد بودن طبیعت و سرشت انسان داوریی کلی نمی‌کند. قرآن هم او را تا انتها درجه مدح و هم تا انتها درجه نکوهش کرده است. قرآن در ستودن انسان می‌فرماید: «او موجودی است برگزیده از طرف خداوند، خلیفه و جانشین او در زمین، نیمه ملکوتی و نیم مادی، دارای فطرتی خدا آشنا، آزاد، مستقل، امانت‌دار خدا و مسئول خویشتن و جهان، مسلط بر طبیعت و زمین و آسمان، ملهم به خیر و شر، وجودش از ضعف و ناتوانی آغاز می‌شود و به سوی قوت و کمال سیر می‌کند و بالا می‌رود، اما جز در بارگاه الهی و جز با یاد او آرام نمی‌گیرد. ظرفیت علمی و عملیش نامحدود است. از شرافت و کرامتی ذاتی برخوردار است. احیاناً انگیزه‌هایش هیچ‌گونه رنگ ماده و طبیعت ندارد. حق بهره‌گیری مشروع از نعمت‌های خدا به او داده شده است، ولی در برابر خدای خودش وظیفه‌دار است.»^{۷۶} همچنین در مذمت او می‌گوید: «او بسیار ستمگر و نادان است.»^{۷۷} او نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس است.^{۷۸} او آن‌گاه که خود را مستغنی می‌بیند طغیان می‌کند.^{۷۹} او عجول و شتابگر است.^{۸۰} همین که گرفتاری را از او برطرف می‌کنیم گویی چنین حادثه‌ای پیش نیامده است.^{۸۱} او تنگ‌چشم و ممسک است.^{۸۲} مجادله‌گرتترین مخلوق است.^{۸۳} او حریص آفریده شده است.^{۸۴} اگر بدی به او رسد جزع‌کننده است و اگر نعمت به او رسد بخل‌کننده است.»^{۸۵}

آیا با توجه به این مدح و ذم می‌توان گفت که انسان از نظر قرآن دارای دو نوع سرشت و طبیعت است: نیمی از آن خوب و نیم دیگر آن بد است؟ «حقیقت این است که این مدح و ذم از آن جهت نیست که انسان یک موجود دوسرشتی است: نیمی از سرشتش ستودنی است و نیم دیگر نکوهیدنی. نظر قرآن به این است که انسان همه کمالات را بالقوه دارد و باید آنها را به فعلیت برساند، و این خود او است که باید بر اساس اختیار که دارد سازنده و معمار خویشتن باشد.»^{۸۶}

۳-۲. ارزیابی سرشت و طبیعت انسان

بر اساس نگرش دانشمندان مغرب زمین که طبیعت انسان را مثبت، منفی یا خنثی می‌دانند، باید از اول مطابق برداشتی که از انسان دارند برای اداره انسان در سازمان برنامه‌ریزی کنند. مثلاً مثبت‌گرایان می‌توانند بر اساس اعتمادی که به انسان دارند، یک سازمان و نظام اجتماعی باز و دموکراتیک و با حیطه نظارت گسترده و سلسله مراتب تخت، تأسیس کنند. اما بنا بر نظریه منفی‌گرا امر کاملاً بر عکس می‌باشد. بنا بر نظریه خنثی انسان هیچ‌گونه اختیاری از خود ندارد و به این بستگی دارد که محیط سازمانی و اجتماعی چه چیزی را بر انسان تحمیل می‌کند. اما بنا بر نظر قرآن کریم که همه رفتار انسان را بالقوه می‌داند، نمی‌توان در آغاز برای نیروی انسانی یک برنامه ثابت ریخت، بلکه باید از نظریه اقتضا استفاده کرد و دید افرادی که در سازمان گردهم آمده‌اند چگونه انسان‌هایی هستند و چه راهی را انتخاب می‌کنند، راه شکران یا راه کفران را، آن‌گاه بر اساس آن برای آنها برنامه‌ریزی کرد.

بر اساس نظریه‌های سازمان و مدیریت به نظر می‌رسد که نظریه پردازان کلاسیک، انسان را دارای سرشت بد می‌دانند و بر عناصری همانند تمرکز، حیطه نظارت محدود، سلسله مراتب طویل تأکید دارند. از طرف دیگر، نظریه‌پردازان روابط انسانی و رفتاری، انسان را دارای سرشت و طبیعت نیک می‌دانند؛ لذا آنان به اصالت، طبیعت و ارتباطات انسانی توجه خاصی دارند. نظریه‌پردازان اقتضایی انسان را موجود خنثی می‌دانند که نه دارای سرشت بد و نه واجد سرشت نیک است. محیط، مقتضی خوب بودن یا بد بودن انسان است. گفتنی است که دیدگاه نظریه اقتضایی بسیار به نظریه قرآن کریم نزدیک است منتهی با این تفاوت که بر اساس دیدگاه خنثی، انسان ذاتاً نه استعداد خوب بودن و نه استعداد بد شدن را دارد؛ بلکه محیط اجتماعی است که هر یک از این دو را بر انسان تحمیل می‌کند. اما بر اساس نظریه قرآن کریم انسان هم استعداد خوب بودن و هم استعداد بد شدن را دارد و اما اینکه انسان بد یا خوب شود، به این بستگی دارد که کدام یک از آن دو را انتخاب کند؛ زیرا ما انسان را موجود مختار می‌دانیم. بنابراین، می‌توان گفت که یکی از دلایل تنوع تئوری در سازمان و مدیریت، تنوع نگاه‌ها به انسان است؛ لذا دانشمندی می‌گوید: «مکاتب مدیریت کلاسیک و نئوکلاسیک و نهضت روابط انسانی تا برسد به مدیریت اقتضایی و سیستمی، به

طور کلی متأثر از میانی فکری گروه‌ها و مکتب‌ها نسبت به انسان است.^{۸۷} از نظر او «تغییر تصور نسبت به انسان موجب تغییر اساسی در تحول علم مدیریت می‌شود».^{۸۸}

خلاصه در اینکه انسان چگونه موجودی است؟ آیا ذاتاً شرور، بدسرشت، فرصت‌طلب و فتنه‌جو است یا موجودی پاک‌طینت؟ در میان دانشمندان مغرب زمین سه دیدگاه مختلف وجود دارد: مثبت، منفی، و خنثی. از نظر قرآن انسان، بالفعل نه خوب و نه بد است؛ البته این‌گونه هم نیست که او کاملاً خنثی باشد، بلکه استعداد خوب بودن و بد بودن را بر اساس اختیار خودش، دارد؛ یعنی می‌تواند مسیر درست را انتخاب کند و از ملک پران شود و هم می‌تواند مسیر نادرست را برگزیند و از حیوان پست‌تر شود.

حقیقت انسان

یکی از موضوعاتی که بر علم مدیریت تأثیر شگرف می‌گذارد، حقیقت و ماهیت انسان است؛ زیرا اگر گفتیم حقیقت انسان همان جسم اوست، مدیر باید طوری سازمان را اداره کند که فقط جسم انسان در آسایش باشد و هیچ‌گونه آسیبی متوجه او نشود. اما اگر گفتیم حقیقت انسان تنها جسم او نیست، بلکه او روح نیز دارد، در این صورت مدیر باید در اداره سازمان، به رضایت و سلامت روحی و روانی او نیز که به مراتب مهم‌تر از جسم اوست، توجه کند؛ یعنی نباید تنها به غذای جسمی انسان عنایت داشته باشد؛ بلکه به غذایی روحی او که همان ایمان، عبادت، معنویت و رضایت خداوند تبارک و تعالی است، و همچنین زندگی جاودانه اخروی او نیز عنایت داشته باشد. مثلاً اگر انسان را دارای روحی بدانیم که مستقل از بدن می‌تواند باقی بماند، در آن صورت عالم آخرت و معاد، معنا و مفهوم می‌یابد و مدیر باید برای آسایش و رفاه او در آن عالم در کنار کارهای سازمان برنامه‌ریزی کند، اما اگر چنین بعدی از ابعاد وجودی انسان را قبول نداشته باشیم موضوع معاد اساساً فرض معقولی نخواهد داشت^{۸۹} و در این صورت هیچ لزومی ندارد که مدیر در سازماندهی سازمان برای این بخش از زندگی انسان برنامه‌ریزی کند یا وقتی را در نظر بگیرد که در آن زمان افراد برای زندگی اخروی خود توشه فراهم آورند.

۴-۱. حقیقت انسان از دیدگاه اسلام و غرب

درباره حقیقت انسان میان اندیشوران مغرب زمین اختلاف وجود دارد که نمونه‌هایی از آن اینک ذکر می‌شود. گفتنی است که میان حقیقت انسان که در این مرحله در کانون بررسی

قرار می‌گیرد و طبیعت انسان که در مرحله پیشین بررسی شد تفاوت وجود دارد؛ زیرا طبیعت انسان عمدتاً به مباحث روحی و روانی انسان توجه دارد و حقیقت انسان به عناصر سازنده انسان مانند روح و جسم انسان عنایت دارد. در هر حال در اینجا دیدگاه اسلام و غرب درباره حقیقت انسان مورد بررسی قرار می‌شود.

اپیکور و حقیقت انسان

از نظر اپیکور حقیقت انسان همان جسم و بدن انسان است و از جان و روح خبری نیست. او معتقد است روح امری مادی است و چیزی جز ترکیب اتم‌ها نیست.^{۹۰} بدیهی است که وقتی روحی در کار نباشد و حقیقت انسان همان جسم او باشد، لازمه‌اش این است که از آخرت و عالم پس از مرگ نیز خبری نیست. به این صورت می‌توان گفت که زندگی انسان منحصر به همین دنیا است؛ لذا اپیکور معتقد است هدف ابتدایی و نهایی انسان از زندگی همین لذت دنیایی است و سعادت‌مند کسی است که از لذت بیش‌تری در این دنیا برخوردار باشد.^{۹۱} این بیان اپیکور براساس جهان‌بینی مادی او است. او معتقد است: «نه تنها وجود عالم که وجود انسان و حتی روح او نیز از مجموعه اتم‌ها تشکیل شده است.»^{۹۲}

مارکس و حقیقت انسان

دیدگاه مارکس نیز درباره حقیقت انسان بسیار شبیه دیدگاه اپیکور است. مارکس می‌گوید: «حقیقت انسان جز ماده نیست. روح، فکر، ذهن، عقل و اندیشه همه و همه جلوه‌ها و تأثراتی از ماده می‌باشند، هر مکتبی که بخواهد برای این امر، حقیقتی خارج از قلمرو ماده در نظر گیرد به پندارگرایی محکوم خواهد شد.»^{۹۳} این نگرش مارکس نیز زائیده جهان‌بینی اوست. او معتقد است که هستی از جمله انسان چیزی جز ماده بی‌شعور و گنگی نیست. از نظر او جهان نیز بر اثر یک سلسله فعل و انفعالات فیزیکی و مکانیکی با تضادهای درونی پیدا شده است نه آنکه قدرتی به نام خدا از خارج موجب پیدایش انسان و جهان شده باشد. به قول فویرباخ انسان خدا را آفریده است نه آنکه خدا انسان را آفریده باشد.^{۹۴}

حقیقت انسان از نظر قرآن کریم

از نظر قرآن کریم، انسان مرکب از روح و بدن است. روشن‌ترین آیات در این زمینه آیات خلقت نخستین انسان است که در آنها تعبیر «نفخ روح» به کار رفته است:

«هنگامی که کار او [حضرت آدم] را به پایان رساندم، و در او از روح خود [روح شایسته و بزرگ] دمیدم، همگی برای او سجده کنید». (حجر: ۲۹) اضافه روح به خدا در این آیه بیانگر این واقعیت است که انسان گرچه از نظر «بعد مادی» از «خاک تیره» و یا از «آب بی‌مقداری» آفریده شده است، از نظر «بعد معنوی و روحانی» حامل «روح الهی» است. به بیان دیگر، یک سوی وجود او به خاک منتهی می‌شود، و سوی دیگرش به عرش پروردگار و به سبب داشتن همین دو بعد، قوس صعودی و نزولی و تکامل و انحطاط او فوق‌العاده وسیع است.^{۹۵} یکی از اندیشوران این دو بعد را از آیه «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» استفاده کرده است. او معتقد است منظور از «ارض» در این آیه بُعد مادی و حیوانی انسان و منظور از «خلیفه» بعد ملکوتی و معنوی اوست. به باور او خرده‌گیری فرشته از خداوند درباره آفرینش انسان «قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ» (بقره: ۳۰) با توجه به بعد مادی و حیوانی انسان و نادیده گرفتن بُعد معنوی و ملکوتی اوست.^{۹۶} با توجه به این دو بُعد، انسان دو نوع حیات دارد: حیات دنیایی؛ حیات اخروی.

اگر انسان دارای دو بعد نبود، از این دو عالم خبر نبود؛ زیرا اگر دارای بعد مادی بود، عالم دنیا کفایت می‌کرد و به عالم آخرت نیاز نداشت و همچنین اگر دارای بعد روحانی بود به عالم آخرت بسنده می‌شد و به عالم دنیا نیاز نبود و اینکه انسان دارای دو نوع حیات است، به سبب وجود دو بعدی اوست، یعنی بدن و روح.^{۹۷}

۲-۴. ارزیابی حقیقت انسان

بر اساس نظام سکولاریستی، اومانستی و اندیشه‌های اپیکور و مارکس که روح انسان را جلوه‌ای از ماده می‌دانند و برای آن حقیقت ماورای مادی قائل نیستند، سازمان‌ها باید به صورتی اداره شوند که نیازهای فیزیکی و این جهانی انسان برآورده شود. به بیان دیگر، سازمان‌ها باید به صورتی مدیریت شوند که نهایت لذت مادی و جسمانی برای افراد سازمان حاصل شود و اما بنابر نظر قرآن کریم که افزون بر جسم، برای انسان جان و روح نیز قائل است، سازمان‌ها را نمی‌توان به گونه‌ای اداره کرد که تنها نیازهای مادی و فیزیکی افراد برآورده شود، بلکه باید به صورتی ساماندهی شود که رضایت روحی و روانی انسان نیز حاصل شود. همین امر باعث شده است که امروزه رضایت روانی افراد سازمان یکی از مهم‌ترین موضوعات برای اثربخشی و کارایی سازمان تلقی شود.

چنان‌که گفته شد، چون تفکر غالب امروزی دنیایی غرب، اندیشه سکولاریستی و اومانیستی است، می‌توان گفت که دانشمندان مغرب زمین انسان را امر مادی می‌دانند و اگر حیناً روحی برای انسان قائل‌اند، این روح را نیز مادی تلقی می‌کنند. برای اطلاع بیشتر از این دو نوع تفکر آنها را جداگانه بررسی می‌کنیم.

انسان محوری (اومانیسم)

یکی از پیامدها و آثار مهم رنسانس، اومانیسم و انسان‌مداری است؛ لذا می‌گویند: «اومانیسم نگرش پرنفوذی است که از رنسانس به این سو در بسیاری از آرا و نظریه‌های فلسفی، دینی، اخلاقی، ادبی، هنری و همچنین در دیدگاه‌های سیاسی، مدیریتی، اقتصادی و اجتماعی مغرب زمین، ریشه دوانده است.»^{۹۸}

از آنجا که در اوضاع فعلی، تفکر حاکم بر دنیایی غرب اومانیستی است، این عنصر از عناصر دیگر اهمیت بیشتری دارد. بر این اساس این عناصر از زوایایی مختلف، بررسی می‌شود.

معانی انسان محوری

۱. معنای عام انسان محوری: منظور از اومانیسم به معنای اعم عبارت از «هر نظام فلسفی، اخلاقی، سیاسی است که هسته مرکزی آن را آزادی و حقیقت انسانی تشکیل می‌دهد.»^{۹۹} به عبارت دیگر، اومانیسم به معنای عام عبارت است از شیوه فکری و حالتی روحی که شخصیت انسان و شکوفایی کامل او و همچنین عمل موافق با این حالت را بر همه چیز مقدم می‌شمارد. به بیان دیگر، اومانیسم عبارت است از اندیشیدن، عمل کردن با تأکید بر حیثیت انسانی و کوشیدن برای دستیابی به انسانیت اصیل. این معنای اومانیسم یکی از مبانی و زیرساخت‌های دنیای جدید به شمار می‌آید و در سخنان بسیاری از فلاسفه و افکار و مکاتب پس از رنسانس تا به امروز وجود داشته است.^{۱۰۰}

۲. معنای خاص انسان محوری: اومانیسم به معنای اخص عبارت است از «نهضتی که در سده چهاردهم در اروپا پدید آمد و بیشتر حالت عصیان بر ضد رفتار و سلطه اولیا و عالمان دین و فلسفه قرون وسطایی داشته و انسان و توانایی‌های او را محور قرار می‌داد.»^{۱۰۱}

پیشینهٔ انسان‌محوری

ریشهٔ اومانیسم به یونان باستان باز می‌گردد. در یونان باستان، خدایان، صفات و سجایایی انسانی و حتی صورت انسانی داشتند. همچنین انسان محور اصلی اشعار، هنر، مجسمه‌سازی و نقاشی به حساب می‌آمد. توجه به انسان در آن دوره به حد اعلای خود رسید و حتی در اندیشهٔ سوفسطاییان، انسان، مقیاس همه چیز بود. سقراط نیز در همان دوره بر خودشناسی تأکید فراوان داشت. به طور کلی، بسیاری از دانشوران، تاریخ و فرهنگ یونانی را تاریخ وقوف به ارزش حیثیت انسان در استقلال فرد انسانی می‌دانند. با زوال استقلال یونان، همین فرهنگ یونانی به صورت بسیار رنگ باخته به روم منتقل گردید.^{۱۰۲}

تفکر انسان‌محوری با حاکمیت مسیحیت و نضج گرفتن کلیسا در طول قرون وسطی به صورت کامل تغییر کرد تا اینکه در قرن چهاردهم یکباره در ایتالیا گرایش آشکار به فرهنگ یونان باستان، یعنی انسان‌محوری، نخست ناآگاهانه و اندکی بعد آگاهانه به طور انفجارآمیز پدیدار شد و پس از آن به سراسر اروپا گسترش یافت. این جنبش به جنبش نوزایی (رنسانس) معروف شد. نتیجهٔ چنین نگرشی، استقلال فرد انسانی و آزادی از قیومت کلیسا و پیدایش اومانیسم بود.^{۱۰۳} پس از شکل‌گیری اومانیسم، آنچه مورد توجه اومانیست‌ها قرار گرفت عبارت بود از: طبیعت‌گرایی، تصدیق جایگاه لذت در زندگی اخلاقی، تساهل و تسامح دینی.^{۱۰۴}

تفکر اومانیستی در قرن‌های هفدهم و هجدهم (دورهٔ روشنگری) بر اندیشه‌های دانشمندان آن دوره چون ولتر، منتسکیو، دیدرو، دالامبر، لاک، هیوم و کندرسه حاکم بود. آنها معتقد بودند موضوع اساسی و محوری وجود آدمی و سر و سامان یافتن زندگی فردی و اجتماعی بر طبق موازین عقلی است، نه کشف ارادهٔ خداوند دربارهٔ این موجود خاکی.^{۱۰۵} این روند، یعنی روند اومانیسم در دورهٔ روشنفکری، تا دورهٔ معاصر همچنان ادامه یافته است. در واقع، گذشته از بسیاری جریان‌های انتقادی که ضد تفکر اومانیسم عقل‌محور به راه افتاده است، درون‌مایهٔ بسیاری از مباحث اخلاقی، مدیریتی، سیاسی، حقوقی، دینی و زیباشناختی معاصر را تاکنون اندیشه‌های انسان‌گرایانه شکل می‌دهد.^{۱۰۶}

نگرش اومانیستی در مقاطع فراوانی، به ویژه در دورهٔ روشنگری، شکل افراطی و رادیکال یافته و درصدد حذف هرگونه اندیشهٔ ماورای طبیعی و دین الهی برآمده و اندیشه‌ها و رویکردهای دینی را بزرگترین مانع جدی بر سر راه حاکمیت خرد و

ارزش‌های انسانی دانسته و انسان را به موجود مطلق تبدیل کرده است. سپس کوشیده تا ارزش‌ها و آرمان‌های انسانی و صرفاً دنیایی را بر تمام عرصه‌های مختلف علمی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و مدیریتی حاکم کند؛ کوششی که در نهایت، نام دین به خود گرفت و عنوان «دین انسانیت» نیز پیدا کرد.^{۱۰۷} خلاصه اینکه اندیشهٔ اومانستی تاکنون همچنان ادامه یافته و علاوه بر اینکه موضوعات مختلف زندگی اجتماعی و ابعاد آن را تحت تأثیر خود قرار داده، دین مسیحیت و مکاتبی همچون سوسیالیسم، مارکسیسم، لیبرالیسم و اگزیستانسیالیسم و نظایر آنها را نیز تحت تأثیر جدی قرار داده است.^{۱۰۸}

مؤلفه‌های اومانسیسم

از قرن چهاردهم تا کنون اومانسیسم در معنای عام خود، دارای مؤلفه‌هایی بوده است؛ هرچند این مؤلفه‌ها در برخی از دوره‌ها یا از نظر بعضی اندیشوران شدت و ضعف داشته‌اند. این مؤلفه‌ها عبارت‌اند از:

۱. **انسان‌محوری:** این اصل که در مقابل محوریت خداوند و فرمان‌های الهی قرار دارد، انسان را محور و میزان همه چیز و مرکز عالم می‌داند. از ریاضت‌های جسمانی نفرت شدید دارد و لذت‌های جسمانی و هواهای نفسانی را اصل می‌شمارد.^{۱۰۹} انسان را مالک مطلق هستی می‌شناسد و اشعار می‌دارد که همه چیز را باید انسان ارزش‌گذاری کند.^{۱۱۰}
۲. **عقل‌گرایی:** بر اساس این اصل خرد انسان، محور قرار می‌گیرد و عقل انسانی رهبری بشر را بر عهده گرفته،^{۱۱۱} دین را از فرماندهی، هدایت و رهبری خلع می‌کند.^{۱۱۲}
۳. **اختیار:** اختیار بعد بنیادی وجود انسان به حساب می‌آید.
۴. **تساهل و تسامح:**^{۱۱۳} بر اساس اصل مدارا و تساهل و تسامح اومانستی، تمام صاحبان عقاید به مدارا با یکدیگر و همزیستی مسالمت‌آمیز، فرا خوانده می‌شوند و بر وحدت میان تمام مذاهب اصیل و توحیدی یا خرافی و شرک‌آلود، تأکید می‌شود.
۵. **دموکراسی:**^{۱۱۴} بر دموکراسی به مثابه بهترین تضمین‌کنندهٔ حقوق انسان‌ها^{۱۱۵} در برابر اقتدار فرمانروایان و حاکمان سلطه‌جوی تأکید می‌شود.^{۱۱۶}
۶. **جدایی دین از سیاست:** یعنی التزام به اصل جدایی نهادهایی دینی از دولت؛
۷. **گفتمان:** یعنی پرورش هنر مذاکره و گفت‌وگو، به عنوان ابزار حل تفاوت و تقابل فهم‌های مختلف؛

۸. نگرش ماتریالیستی: منظور از طبیعت‌گرایی این است که انسان بخشی از طبیعت و طبیعت قلمرو انسان است. ترکیبی که او را به طبیعت گره می‌زند عبارت است از: جسم، حواس، و نیازهایی که انسان نمی‌تواند خود را از آن امور طبیعی جدا یا از آنها غفلت کند. البته اومانیسیم روح انسان را به دلیل قوهٔ اختیارش ستایش می‌کند؛ اما توجه فراوان به ارزش لذت جسمانی و لذت‌گرایی و تنفر از پرهیزگرایی و ریاضت‌های مطرح در ارزش‌های مسیحی قرون وسطی، طبیعت‌گرایی آنان را نشان می‌دهد. بر این اساس، لذت، فایدهٔ انحصاری و پایان انحصاری فعالیت‌های انسان است.^{۱۱۷}

طبق این اصل، متافیزیک، و ماوراء طبیعت نفی می‌شود و تبیین جهان بر پایهٔ واقعیات ماورای طبیعی و توجه به یک جهان غیردنیایی برای حل معضلات بشری، تلاشی است برای تضعیف و بی‌ارزش کردن عقل انسان.^{۱۱۸} چنان‌که ذکر شد، براساس تفکر اومانستی، جهان موجودی خود پیدایش و انسان نیز بخشی از همین جهان طبیعی است.^{۱۱۹} به بیان دیگر، «فرهنگ اومانستی بر بنیان جهان‌بینی ماتریالیستی قرار دارد؛ چراکه اومانیسیم به معنای انسان‌محوری در هستی است. بر بستر همین جهان‌بینی ماتریالیستی است که نظام هستی فاقد هرگونه غایت، مقصد، محتوا و عدالت تلقی شده و با نفی علت فاعلی و خیر مطلق از آن، جدایی «باید» از «است» مطرح می‌گردد.»^{۱۲۰} این اصل، بیانگر این حقیقت است که سیاست، اقتصاد، فرهنگ و سایر ابعاد اجتماعی باید از هرگونه نظریه‌های مابعدالطبیعی یا متافیزیک دوری گزینند. این اصل، در درون خود جدایی دین از دولت و جدایی دین از سیاست را می‌پرواند و در نهایت زمینه‌ساز سیاست ماکیاولیستی می‌شود؛ سیاستی که طی آن برای رسیدن به قدرت و حفظ و نگهداری آن، بهره‌گیری از همهٔ انواع وسایل مشروع و نامشروع، مجاز است. مادیگری ناشی از طبیعت‌گرایی و نفی ماوراءالطبیعه، به انسان توصیه می‌کند که برای رسیدن به اهداف اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، نظامی و مانند آن، با زیر پا گذاشتن اخلاق به هر شیوه، وسیله و حتی جنایتی دست بزند.^{۱۲۱}

۹. ارزش‌گذاری: اعتقاد به این که تمام ایدئولوژی‌ها و سنت‌ها اعم از دینی، سیاسی یا اجتماعی را، باید انسان ارزش‌گذاری کند؛ نه اینکه صرفاً بر اساس ایمان پذیرفته شوند.

۱۰. شناخت‌شناسی: جست‌وجوی ملموس و عینی، با درک و اعتراف به اینکه شناخت و تجربهٔ جدید، پیوسته ادراک‌های ناقص ما را از حقیقت عینی تغییر می‌دهد؛ لذا برخی از

دانشمندان غربی آشکارا اعتراف می‌کنند که «انسان روزگار ما وحی و شناخت‌های الهامی و اشراقی را کنار گذاشته و شناخت تجربی را تنها وسیله شناخت حقیقت می‌داند».^{۱۲۲}

۱۱. اومانیسیم جانشین خدا: اعتقاد به اینکه اومانیسیم، جانشین و بدیل واقع‌بینانه و معقول برای الهیات ناامیدکننده و ایدئولوژی‌های زیان‌آور است؛ زیرا با اعتقاد به اومانیسیم، خوش‌بینی، امید، حقیقت‌طلبی، تساهل و بردباری، عشق، ترحم و دلسوزی و زیبایی حاکم می‌شود و عقل‌گرایی به جای بدبینی، یأس، جزمیت، گناه، خشم و نفرت، تعصبات، ایمان کورکورانه و غیرعقلایی می‌نشیند.^{۱۲۳} با توجه به این عناصر است که برخی از پژوهشگران معتقدند: «مهم‌ترین ویژگی تفکر معاصر غربی که تفکر انسان کنونی نیز زاییده آن است، اومانیسیم می‌باشد».^{۱۲۴}

ب. خدا محوری

اومانیسیم از دیدگاه اسلام سر تا پا - از اصل این اندیشه گرفته تا مؤلفه‌های آن - در کانون نقد است. مهم‌ترین نقد آن، محوریت انسان است که در مقابل محوریت خداوند قرار دارد. از دیدگاه قرآن کریم محوریت با خداوند است: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (حدید: ۳). اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و او به هر چیزی داناست؛ «وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» (لقمان، ۲۲). و هر کس خود را در حالی که نیکوکار باشد تسلیم خدا کند قطعاً در ریسمان استوارتری چنگ‌زده و فرجام کارها به سوی خداست. دلیل این امر آن است که رابطه ما و خداوند، تکوینی و حقیقی است؛ یعنی وجود ما وابسته به اوست. به بیان دیگر، همچنان‌که افعال و حالات نفسانی ما وابسته به ماست - زیرا مثلاً صورتی که شما در ذهن خود ایجاد می‌کنید، متعلق به خود شماست و امکان ندارد که آن صورت عیناً در ذهن کسی دیگر، ایجاد شود - همچنین همه عالم هستی و از جمله وجود انسان، بر اساس حرکت جوهری به مراتب قوی‌تر و نیرومندتر به وجود خداوند بستگی دارند، به صورتی که اگر او کوچک‌ترین نازی کند، همه قلب‌ها فرو خواهد ریخت. بر اساس محوریت خداوند است که برخی از اندیشوران اسلامی می‌گویند: «انسان باید این حالت را ببیند که وجودش نسبت به خدا یک ربط و ارتباط است؛ هستی‌اش در ید قدرت الهی است. بخواهد هست، نخواهد نیست».^{۱۲۵} «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (یس: ۸۲)

چون به چیزی اراده فرماید کارش این بس که می‌گوید باش پس [بی‌درنگ] موجود می‌شود». بنابراین، براساس محوریت الهی، انسان هیچ‌گونه استقلالی ندارد و همه‌عالم هستی تبلور اراده‌ی خداوند است و همان‌گونه که گفته شد، این خواست اوست که جهان هست؛ اگر او نمی‌خواست هیچ چیزی وجود نداشت. البته از نظر قرآن کریم نه تنها خداوند از بُعد آفرینش و تکون برای انسان محوریت دارد، بلکه از ابعادی چون ربوبیت تکوینی، ربوبیت تشریحی، و معبودیت نیز محوریت دارد؛ یعنی هیچ کس در این عالم به صورت بالاصاله متصدی کار تدبیر عالم نیست و جز او کسی حق قانون‌گذاری ندارد و همچنین غیر از او هیچ کس و هیچ چیز سزاوار پرستش نیست.^{۱۳۶} گفتنی است که مستقل نبودن انسان در موارد پیش گفته به معنای این نیست که انسان مجبور می‌باشد؛ بلکه انسان در عین حالی که از نظر وجودی و مسائل دیگر، کاملاً وابسته به اراده‌ی خداوند است، در طول اراده‌ی خداوند دارای اراده و انتخاب است و حتی او و همچنین بسیاری از عوامل دیگر، با اذن خداوند می‌توانند به اقدامات مؤثر دیگری دست بزنند.^{۱۳۷}

ارزیابی انسان محوری

نگارنده در اینجا از نقد و بررسی اومانیسیم به صورت تفصیلی، صرف‌نظر کرده، به چگونگی اثرگذاری این تفکرات، یعنی خدامحوری و انسان‌محوری بر نظام سیاسی و مدیریتی، می‌پردازد.

بر اساس تفکر انسان‌محوری و شعارها و ادعاهایی چون اختیار، عقل‌گرایی، آزادی، برابری، و برادری، عقل آدمی می‌تواند، همه‌ی مصالح و مفاسد خود را تشخیص دهد و بر اساس آزادی و اختیار سرنوشت خود را رقم زند و جامعه را بر محوریت خود هدایت و مدیریت کند. اما ضمانت اجرایی این ادعاها چیست؟ و چگونه می‌توان اعلامیه‌های جهانی حقوق بشر را که به پشتوانه‌ی تفکر انسان‌محوری نوشته شده است عملی کرد، بدون اینکه هیچ‌گونه تبعیضی میان مجموعه‌ی انسان‌ها وجود داشته باشد؟ به بیان دیگر، چگونه می‌توان نظامی اداری و مدیریتی پی‌ریزی کرد که میان انسان‌ها از نظر نژاد، جنسیت، مناطق جغرافیایی، مذهب و رنگ هیچ‌گونه تفاوت وجود نداشته باشد؟ اندیشوران غربی در این باره هیچ‌گونه توجیه و ضمانت اجرایی عرضه نکرده‌اند. البته وقتی که کردار و گفتار اومانیسیت‌ها مورد مقایسه قرار می‌گیرد، این حقیقت آشکار می‌شود که میان گفته‌ها و عمل

آنان، تفاوت از زمین تا آسمان است. و برای این تفکر هیچ‌گونه ضمانت اجرایی وجود ندارد که از آنها بازخواست کند و بپرسد که این باورهای شما عملی نشده و چرا میان شعار و شعورتان تا این حد تفاوت هست؟ مثلاً در این روزها اسرائیلی‌ها از زمین و آسمان به مردم غزه حمله کرده‌اند^{۱۲۸} و مردم غزه که بیش از یک سال است که تحریم اقتصادی شده، در بدترین شرایط از ابعاد سیاسی، اقتصادی، نظامی و بهداشتی قرار دارند. اما متأسفانه هیچ‌یک از مدعیان نظام اومانستی صدایی در حمایت از آن مردم به عنوان انسان در نمی‌آورد و هیچ کسی هم نیست که بگوید: آی کسانی که از محوریت انسان و از حقوق بشر دفاع می‌کنید، چرا از مردم بی‌دفاع غزه حتی در سطح حمایت لفظی دفاع نمی‌کنید؟ به گفته شهید مطهری «لازمهٔ محبت عمومی داشتن به همهٔ انسان‌ها (صلح کلی) و مسئولیت نداشتن، کار به کار گمراه و ظالم داشتن نیست. بر عکس انسان‌گرایی واقعی شدیدترین مسئولیت‌ها را در این زمینه‌ها ایجاب می‌کند».^{۱۲۹} در واقع از نظر استاد، ادعاهای انسان‌محوری و برادری و دوستی که از شعارهای اصلی اومانست‌هاست، نه تنها با بی‌اعتنایی در برابر ستم‌دیده‌ها و مظلومان نه تنها هم‌خوانی ندارد، بلکه با انسان‌محوری نیز در تناقض است. بنابراین، هواهای نفسانی، منافع شخصی، قدرت‌طلبی، ملی‌گرایی، آرمان‌های مذهبی، محدودیت‌های اطلاعاتی و ضعف توانایی‌های جسمی، نمی‌گذارند که انسان برای ادارهٔ جامعه برنامه‌ای ارائه دهد و به تصویب برساند که منافع همهٔ انسان‌ها را دربر گیرد. بر اساس تفکر انسان‌محوری، سازمان به هر صورتی که ساماندهی شود نمی‌تواند حتی مصالح دنیایی بشر را تأمین کند. در نهایت سازمان‌هایی که بر این مبنا مدیریت می‌شوند ضعف‌ها و نقص‌های بسیاری خواهند داشت؛ لذا تونی دیویس در این زمینه می‌گوید: «تا به امروز همهٔ اومانیس‌م‌ها شاهانه بوده‌اند. آنها با تأکید بر منافع یک طبقه، جنس و نژاد از انسان سخن می‌گویند».^{۱۳۰}

اما بر اساس خدامحوری می‌توان سازمان را بسیار متفاوت با انسان‌محوری مدیریت کرد؛ زیرا قرآن کریم برای ادارهٔ جامعه نه تنها از عقلی که اومانست‌ها آن را معادل و برابر با وحی الهی و چه بسا برتر^{۱۳۱} از آن می‌دانند، بهره می‌گیرد،^{۱۳۲} بلکه از وحی نیز استفاده می‌کند. چنان‌که ذکر شد، عقل نه تنها در مستقلات عقلیه، بلکه در مستقلات غیرعقلیه نیز نیازمند وحی است؛ زیرا عقل از نظر دین اگرچه جایگاه بسیار رفیعی دارد، به تنهایی، فقط

یک بال شکوفایی انسان است و این پرنده بدون بال دیگر، یعنی «وحی»، قدرت پرواز ندارد و سقوط خواهد کرد.^{۱۳۳} بنابراین، بر اساس نگرش خدامحوری، خداوند با توجه به اینکه آفریده انسان است از تمام ابعاد روحی و جسمی، فردی و اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، نظامی و اقتصادی، آگاهی داشته یا خود می‌تواند برای رفاه حال زندگی دنیایی انسان و همچنین برای سعادت اخروی او در عالم آخرت ساماندهی و برنامه‌ریزی کند یا اینکه به دیگران (ملائکه، انبیا، اولیا، ولی فقیه، شوهر، همسر و فرزندان و پدر برای فرزندان) اجازه دهد تا اینکه با استفاده از پیامبران درونی (عقل) و پیامبران برونی (وحی) برای زندگی فردی و اجتماعی انسان قانون‌گذاری، برنامه‌ریزی و ساماندهی و آنان را به سمت سعادت دنیا و آخرت هدایت کنند. بدیهی است که این دیدگاه ضمانت اجرایی نیز دارد؛ زیرا در صورت کوتاهی در این باره، انسان در این عالم در کانون خشم خدا و در عالم دیگر مجازات خواهد شد.

گفتنی است که معنای خدامحوری از نظر قرآن کریم این نیست که اسلام و بخصوص قرآن کریم به انسان توجه نداشته باشد. از نظر قرآن کریم نیز انسان محوریت دارد، اما نه به آن معنا که اومانیست‌ها می‌گویند که: تمام ارزش‌ها باید بر محوریت انسان ملاحظه شود و جز او هیچ چیز دیگری نمی‌تواند خاستگاه ارزش قرار بگیرد؛ بلکه به این معناست که همه چیز برای انسان آفریده شده و در تسخیر او قرار دارد: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»، (بقره: ۲۹). «وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلُكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ؛ وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ»، (ابراهیم: ۳۲ و ۳۳) «وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»، (نحل: ۱۲) «سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلُكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ» تا اینکه آدمی با اختیار خود از تمام مواهب الهی برای دستیابی به سعادت دنیا و آخرت بهره‌مند گردد.

بدیهی است که موضوع آخرت‌گرایی و اینکه انسان دارای زندگی دیگری غیر از این جهان می‌باشد، بر سازمان و مدیریت جامعه تأثیری مهم خواهد گذاشت؛ چنان‌که اندیشوری می‌گوید: «این جهان‌بینی، یعنی آخرت‌گرایی در تنظیم روابط زندگی و در تنظیم پایه‌های حکومت اسلامی، اداره جامعه، و اداره عالم مؤثر است.»^{۱۳۴} به عبارت دیگر، محوریت انسان از نظر قرآن کریم در طول محوریت خداوند قرار دارد؛ یعنی قرآن کریم

برای انسان استعداد و ظرفیت بسیار بالای قائل است؛ لذا برخی در ذیل آیه شریفه «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»، می‌گویند: منظور از این آیه که در بهترین اندازه‌گیری انسان را آفریدیم، آن اندازه‌گیری است که رشد او دیگر نهایت و اندازه ندارد تا آن جایی می‌رود که در عالم وجود سقفی دیگری بالاتر از آن نیست؛ یعنی از فرشتگان و از موجودات عالی و از همه این‌ها می‌تواند بالاتر برود.^{۱۳۵}

صعود و تکامل انسان تا این مرحله جز با استفاده از امکانات عالم ماده ممکن نیست «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا» (بقره: ۲۹) بنابراین، شکوفایی انسان، همراه با شکوفایی عالم ماده و عالم طبیعت است. این در شکوفایی او اثر می‌گذارد، و پیشرفت‌های شگفت‌آوری پدید می‌آورد. به این ترتیب از نظر اومانیست‌ها که برای انسان محوریت قائل اند باید سازمان‌ها و جوامع به صورتی سامان داده و اداره شوند که انسان بتواند بیشترین بهره را از مواهب طبیعت ببرد. اما از نظر قرآن کریم سازمان‌ها باید به صورتی ساماندهی و جوامع باید به صورتی اداره شوند که بتوانند استعدادهای انسان را در این دنیا شکوفا و در عالم آخرت او را سعادت‌مند کنند و مورد لطف و عنایت خداوند بزرگ قرار دهند. به عبارت دیگر، باتوجه به این نگاه که اندیشوران مغرب زمین به انسان دارند باید سازمان‌ها را به صورتی اداره کرد که دنیای انسان آباد شود و هرچه بیشتر از زندگی لذت ببرد. اما براساس نگاه قرآن به انسان که او را کمال‌جو و سعادت‌طلب می‌داند باید سازمان‌ها به صورتی مدیریت شوند که افزون بر آباد شدن خانه دنیایی انسان، خانه آخرت او نیز آباد شود؛ یعنی جامعه و سازمان اضافه بر اینکه از لذت‌های مقطعی دنیا بهره‌مند می‌شود، از لذت‌های همیشگی انسان در عالم آخرت نیز برخوردار باشد که این امر، تنها از طریق نگاه قرآن کریم به انسان و مدیریت و ساماندهی سازمان و جامعه با برنامه‌های اسلامی امکان دارد.

نتیجه‌گیری

نگاه قرآن کریم به انسان از جهات آفرینش، هدف از زندگی، طبیعت و حقیقت و ارزش‌محوری، با نگاه اندیشوران مغرب زمین کاملاً متفاوت است. بر اساس این تفاوت‌ها نظام سیاسی و مدیریتی حاکم بر غرب کاملاً، از نظام سیاسی و مدیریتی اسلامی متمایز خواهد بود؛ یعنی تمایز در نظام سیاسی و مدیریتی، برخاسته از نگاه‌های متفاوت قرآن

کریم و اندیشه‌وران غربی به انسان است؛ مثلاً در دوران معاصر، تفکر اومانستی و انسان‌محوری بر دنیا غرب حاکم است و این یک نظام سیاسی و مدیریتی متناسب خود همانند نظام سکولاریستی می‌طلبد. در حالی که از نظر قرآن کریم، محوریت با خداوند است. در نگاه قرآن کریم همه چیز انسان به خداوند وابسته است، از آفرینش گرفته تا وضع قانون و مقرراتش در زندگی فردی و اجتماعی. از نگاه قرآن کریم سعادت دنیا و آخرت انسان به این است که تحت رهنمودهای پیامبران درونی (عقل) و بیرونی (انبیا) به قرب الهی نایل شود و رنگ خدایی بگیرد. بدیهی است که این نگاه به انسان نظام سیاسی و مدیریتی خاص خود را می‌طلبد تا اینکه زمینه رشد او را در این دنیا و کمال و رستگاری او را در عالم آخرت فراهم کند.

پی‌نوشت‌ها

۱. نصری، عبدالله، *سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب*، ص ۱.
۲. محمدتقی مصباح، *معارف قرآن خدا شناسی - کیهان شناسی - انسان شناسی*، ص ۳۲۴.
۳. حسن یوسفی، «طرحی از اومانیسم اسلامی» *بازتاب اندیشه*، ش ۴۰، ص ۶۳.
۴. محمدتقی مصباح، *پیش‌نیازهای مدیریت اسلامی*، ص ۷۱.
- ۵ Anthropology physique
- ۶ Anthrology sociale
- ۷ Anthropology culture
۸. محمود روح‌الأمینی، *میانی انسان شناسی*، ص ۲۹۸.
۹. محمود رجبی، *جزوه جامعه شناسی ۴ رابطه جامعه شناسی با انسان شناسی*، ص ۳.
۱۰. محمدتقی مصباح، *جزوه انسان شناسی از دیدگاه اسلام*، ص ۵.
۱۱. همان.
۱۲. محمود رجبی، *جزوه جامعه شناسی ۴، رابطه جامعه با انسان شناسی*، ص ۳.
۱۳. سجادی، سیدابراهیم «نخستین انسان در نگاه‌های بشری» *پژوهش‌های قرآنی*، ش ۱۵ و ۱۶، ص ۸۱.
۱۴. حسین ادبی، *زمینه شناسی*، ص ۳۸.
15. Transformism
۱۶. عبدالله نصری، همان، ص ۵۲.
۱۷. عبدالله نصری، همان، ص ۵۲.
۱۸. عبد الرسول بیات، و همکاران، *فرهنگ واژه‌ها*، ص ۳۸۱.
۱۹. ولی‌الله نقی‌پورفر، *مدیریت در اسلام*، ص ۴۹.
۲۰. همان، ص ۴۹.
۲۱. عباس‌علی جاوید، «مقایسه دیپلماسی در اسلام و غرب با تأکید بر دیپلماسی ایران و آمریکا»، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی*، ص ۱۴۳.
۲۲. مریم: ۹.
۲۳. عباس‌علی جاوید، همان، ص ۷۲.
۲۴. محمدتقی مصباح، *خداشناسی در قرآن*، ص ۶۴.
۲۵. ولی‌الله نقی‌پورفر، همان، ص ۸۱.
۲۶. نقی‌پورفر، ولی‌الله، همان، ص ۸۱.
۲۷. بقره: ۳۰-۳۴؛ حجر: ۳۰.
۲۸. ولی‌الله نقی‌پور، همان، ص ۸۰.
۲۹. محمدتقی مصباح، *راه و راهنما شناسی*، ص ۳.

۳۰. ولی‌الله تقی پورفر، همان، ص ۶۸.
۳۱. قادر علی واثق غزنوی، «بررسی اصول حاکم بر سازماندهی از منظر قرآن کریم»، پایان نامه کارشناسی ارشد مدیریت مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) ص ۲۶۵.
۳۲. عبدالله نصری، همان، ص ۱۵۸.
۳۳. همان، ص ۱۵۹.
۳۴. همان، ص ۱۷۳.
۳۵. همان، ص ۳۲۸.
۳۶. بیات، عبدالرسول و همکاران، فرهنگ واژه‌ها، ص ۴۳.
۳۷. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۹، ص ۲۸۱.
۳۸. ذاریات: ۵۶.
۳۹. شمس: ۹.
۴۰. مائده: ۳۴.
۴۱. محسن قرائتی، تفسیر نور، ج ۱، ص ۴۷.
۴۲. محمد تقی مصباح، اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۳۳.
۴۳. همان، ص ۳۳.
۴۴. محمد تقی مصباح، پیش‌نیازهای مدیریت اسلامی، ص ۲۵.
۴۵. عبدالله نصری، همان، ص ۳۴۸.
۴۶. همان، ص ۳۵۱.
۴۷. همان، ص ۲۵۲.
۴۸. همان، ص ۳۵۳.
۴۹. همان، ص ۳۵۲.
۵۰. همان، ص ۴۳۱.
۵۱. علی اصغر حلبی، انسان در اسلام و مکاتب غرب، ص ۱۶۰.
۵۲. عبدالله نصری، همان، ص ۴۳۲، ۳۲۹.
۵۳. همان، ص ۴۴۰.
۵۴. Erikson.
۵۵. Humanists.
۵۶. Maslow.
۵۷. Rogers
۵۸. Romantists.
۵۹. علی اصغر حلبی، همان، ص ۱۵۸.

-
۶۰. علی اصغر حلبی، همان، ص ۱۰۵
۶۱. محمد تقی مصباح، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، ص ۷۳-۸۴
62. Empiricists.
۶۳. علی اصغر حلبی، همان، ص ۱۰۵
۶۴. همان، ص ۱۰۵.
65. Hedonists.
66. Ethologists.
67. Lorenz.
۶۸. علی اصغر حلبی، همان، ص ۱۵۷.
۶۹. عبدالله نصری، همان، ص ۳۲۸.
70. Watson
71. Skinner
72. Bandura
73. Mishel
۷۴. علی اصغر حلبی، همان، ص ۱۵۸.
۷۵. انسان: ۳.
۷۶. مرتضی مطهری، جهان بینی، ص ۲۵۲.
۷۷. احزاب: ۷۲.
۷۸. حج: ۲۶.
۷۹. علق: ۷.
۸۰. اسراء: ۱۱.
۸۱. یونس: ۱۲.
۸۲. اسراء: ۱۰۰.
۸۳. كهف: ۵۴.
۸۴. معارج: ۱۹.
۸۵. مرتضی مطهری، جهان بینی، ص ۲۵۳.
۸۶. همان.
۸۷. ولی الله نقی پورفر، همان، ص ۱۰۰.
۸۸. همان.
۸۹. مصباح، محمدنقی، معارف قرآن، خداشناسی، کیهان شناسی، انسان شناسی، ص ۳۲۳.
۹۰. نصری، پیشین، ص ۱۵۷.
۹۱. همان، ص ۱۵۸.

۹۲. همان، ص ۱۵۲.
۹۳. همان، ص ۳۴۷-۳۴۸.
۹۴. همان؛ ص ۳۴۷.
۹۵. ناصر مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۱۲۸.
۹۶. ولی‌الله نقی‌پورفر، همان، ص ۶۲.
۹۷. محمدتقی جعفری، انسان در افق قرآن، ص ۹۹.
۹۸. عبدالرسول بیات، «واژه‌شناسی اومانیسم»، رواق اندیشه، ش ۲۶، ص ۱۳۳.
۹۹. مریم صانع پور، «مبانی معرفتی اومانیسم»، قیسات، ش ۱۲، ص ۱۰۰.
۱۰۰. عبدالرسول بیات، همان، ص ۱۳۴.
۱۰۱. علی‌اصغر حلبی، همان، ص ۱۰۸.
۱۰۲. عبدالرسول بیات، همان، ص ۱۳۴.
۱۰۳. همان، ص ۱۳۵.
۱۰۴. همان، ص ۱۳۶.
۱۰۵. عباسعلی جاوید، همان، ص ۱۴۳.
۱۰۶. عبدالرسول بیات، همان، ص ۱۳۷.
۱۰۷. همان، ص ۱۴۱.
۱۰۸. قنبری، نقدی بر اومانیسم و لیبرالیسم، ص ۳۱.
۱۰۹. عبدالرسول بیات، همان، ص ۱۳۷.
۱۱۰. قنبری، همان، ص ۳۲.
۱۱۱. عبدالرسول بیات، همان، ص ۱۳۷.
۱۱۲. قنبری، همان، ص ۳۵.
113. Tolerance
114. Democracy
۱۱۵. عبدالرسول بیات، همان، ص ۱۳۷.
۱۱۶. قنبری، همان، ص ۳۶.
۱۱۷. قنبری، همان، ص ۳۴.
۱۱۸. عبدالرسول بیات، همان، ص ۱۳۷.
۱۱۹. همان، ص ۱۳۷.
۱۲۰. بی‌نا، «مرور کوتاه بر مبانی فلسفی اومانیسم از زاویه نگاه اندیشه اسلامی»، پانزده خرداد، ش ۳، ص ۸۹.

۱۲۱. قنبری، همان، ص ۳۵.
۱۲۲. عبدالله نصری، همان، ص ۳۷۴.
۱۲۳. عبدالرسول بیات، همان، ص ۱۳۸.
۱۲۴. قادرعلی واثق غزنوی، همان، ص ۲۲-۲۴.
۱۲۵. محمدتقی مصباح، معارف قرآن (خدا شناسی، کیهان شناسی، انسان شناسی)، ص ۴۴.
۱۲۶. محمدتقی مصباح، خدا شناسی در قرآن، ص ۶۳ - ۶۵.
۱۲۷. همان، ص ۲۶۷-۲۷۰.
۱۲۸. امروز ۱۳۸۷/۱۰/۱۹، دوازدهمین روزی است که مردم غزه توسط اسرائیل مورد حمله نظامی قرار گرفته است.
۱۲۹. مرتضی مطهری، انسان در قرآن، ص ۸۹.
۱۳۰. تونی دیویس، اومانیسیم، ترجمه عباس مخیر، ص ۱۷۸.
۱۳۱. قنبری، نقدی بر اومانیسیم و لیبرالیسم، ص ۵۰.
۱۳۲. ر.ک: بی‌نا، مبانی فقه و اصول.
۱۳۳. تونی دیویس، همان، ص ۴۹.
۱۳۴. سخنان رهبر فرزانه انقلاب، به نقل از: قنبری، نقدی بر اومانیسیم و لیبرالیسم، ص ۷۵.
۱۳۵. همان، ص ۷۶.

منابع

- ادبی، حسین، *زمینه شناسی*، بی‌جا، انتشارات روح، بی‌تا.
- بیات، عبد الرسول و همکاران، *فرهنگ واژه‌ها*، قم، مؤسسه اندیشه و فرهنگ، ۱۳۸۱.
- بیات، عبد الرسول، «واژه شناسی اومانسیم»، *رواق اندیشه*، ش ۲۶، بهمن ۱۳۸۲.
- بی‌نا، «مرور کوتاه بر مبانی فلسفی اومانسیم از زاویه نگاه اندیشه اسلامی»، ۱۵ خرداد، شماره ۳، (مرداد و شهریور ۱۳۷۰).
- جاوید، عباسعلی، «مقایسه دیپلماسی در اسلام و غرب با تأکید بر دیپلماسی ایران و آمریکا»، *پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی*، ۱۳۸۴.
- جعفری، محمدتقی، *انسان در افق قرآن*، اصفهان، قائم، بی‌تا، ص ۹۹.
- حلبی، علی اصغر، *انسان در اسلام و مکاتب غرب*، تهران، اساطیر، ۱۳۷۴.
- دیویس، تونی، *اومانسیم*، ترجمه عباس مخبر، تهران، مرکز، ۱۳۷۸.
- رجبی، محمود، *جزوه جامعه شناسی ۴ رابطه جامعه شناسی با انسان‌شناسی*، بی‌تا، ص ۳.
- روح‌الأمینی، محمود، *مبانی انسان‌شناسی*، چ چهارم، تهران، عطار، ۱۳۷۰.
- سجادی، سیدابراهیم «نخستین انسان در نگاه‌های بشری» *پژوهش‌های قرآنی*، ش ۱۵ و ۱۶، پاییز و زمستان ۱۳۷۷.
- صانع‌پور، مریم، «مبانی معرفتی اومانسیم»، *قیسات*، ش ۱۲، تابستان ۱۳۷۸.
- قرائتی محسن، *تفسیر نور*، تهران، مرکز فرهنگی درس‌های از قرآن، ۱۳۸۳.
- قنبری، *نقدی بر اومانیس و لیبرالیسم*، قم، فراز اندیشه، ۱۳۸۳.
- مصباح، محمدتقی، *اخلاق در قرآن*، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۶.
- *پیش‌نیازهای مدیریت اسلامی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۶.
- *جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن*، چ پنجم، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰.
- *جزوه انسان‌شناسی از دیدگاه اسلام*، ۱۳۷۳.
- *خدا شناسی در قرآن*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۴.
- *راه و راهنما شناسی*، چ دوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۹.
- *معارف قرآن خدا شناسی - کیهان شناسی - انسان‌شناسی*، چ دوم، قم، مؤسسه در راه حق، ۱۳۶۸.
- مطهری، مرتضی، *انسان در قرآن*، قم، صدرا، بی‌تا.
- مطهری — *جهان‌بینی*، تهران، صدرا، بی‌تا.
- مکارم‌شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، چ پنجم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴.
- نصری، عبدالله، *سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب*، چ سوم، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۷۱.
- نقی‌پورفر، ولی‌الله، *مدیریت در اسلام*، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات مدیریت اسلامی، ۱۳۸۲.

واثق غزنوی، قادرعلی، «بررسی اصول حاکم بر سازماندهی از منظر قرآن کریم»، پایان نامه کارشناسی ارشد مدیریت مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۵.

یوسفی، حسن، «طرحی از اومانیزم اسلامی» بازتاب اندیشه، ش ۴۰، مرداد ۱۳۸۲.